بی ... بند و متابع وی باشد اندر بایستهای محال وی که این نه
وقت منقطعان است چون بایست آمد بازار باید شد
بسته و داد کردن و با درگاه سلطان اعوانی وی را بجهت
منقطعان چه کار باشد و گویند جنید رضی الله عنه با اصحاب خود
رحمهم الله بکرم رباطی نشسته بودند مسافری اندر آمد نصیب (دی)
گفت که و طعامی پیش آوردند وی گفت بجز این مرا فلان
چیز بایستی جنید گفت ترا بازار باید شد که تو مرد سوقیه ازان
مساجد و صوامع وقتی من از دمشق با درویش قصد زیارت

فروتنی در مجلس این [illegible] بوده است و صحبت [illegible]
طریق ایشان [illegible] گفت و نام خود را از میان خلق
گم کرده بود و [illegible] بودی [illegible] و ده [illegible]
و بر این [illegible] بود اما لباس و رسوم متصوفه [illegible]
اهل رسم شده [illegible] از وی [illegible]
بوده‌ام و از وی شنیده‌ام که الدنیا یوم و لنا فیها صوم
یک روز است و ما خود اندر آن روز بروزه‌ایم یعنی از آن [illegible]
نصیب نگیرم و اندر بند او [illegible] آنچه آفت آن دیده‌ام
و بر حقیقت آن واقف شده و از آن اعراض کرده و [illegible]
[illegible] طهارت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] عن بچه [illegible]
[illegible] خدمت [illegible]
[illegible]

اصل قلمی نسخہ

عکسی

جلیل القدر

کشف المحجوب

من تصنیف

حضرت علی بن عثمان ہجویری

المعروف بہ داتا گنج بخش قدس سرہ العزیز

— شائع کردہ —

الحاج میاں خوشی محمد سجادہ نشین ۲۷ دربار داتا لاہور

باید خواست تا طعام به شود و آن دیگر گفت که مرا حلوای صابونی
باید چون بنزدیک وی رسیدیم فرموده بود تا جزوی نوشته بودند
از اشعار مناجات حسین پیش من نهادند و دست بر شکم
درویش باید طعام وی کم شد و آن دیگر را گفت حلوای صابونی
غذای خوانان بود و تو لباس اولیا داری لباس اولیا معرفت
عبادت است نباید از دو یکی اختیار کن و در جمله تعلیم را جز رعایت
آنکس واجب نشد که او رعایت حق مشغول باشد و تارک

کشف کار و قطعا می پس آورند و می گفت بجز این مرا فلان
خبر بایستی جنید گفت ترا بهار را باید شنید که تو مرد اسواقی نه از ان
مساجد و صوامع وقتی من از دمشق با درویش قصد زیارت
بن المعلا کردیم و وی بر شتر راحله می بودند اندر راه با یکدیگر گفتیم
ما هر یکی را با خویشتن واقعه که داریم باید اندیشید تا آن پیر از حق
ما را خبر دهد و واقعه ما حل شود و من با خود گفتیم که مرا از وی اشعار
و مناجات حسین بن منصور را باید خواست و انشی گفت مرا
باید خواست تا طحال بهتر شود و آن دیگر گفت که مرا حلوای صابونی
باید چون به نزدیک وی رسیدیم فرموده بود تا جزوی نوشته بودند